

سیرت رسول اللہ

رفیع الدین اسحاق ابن محمد ہمدانی

بازخوانی متون

ویرایش متن

جعفر مدرس صادقی

سیرتِ رسول الله

www.KetabFarsi.com



نشر مرکز - ۱۳۷۵

www.KetabFarsi.com

بازخوانی متون

۵

سیرتِ رسول الله

[ترجمه‌ی سیرتِ ابن اسحاق]

رفیع الدین اسحاق ابن محمد همدانی
(قاضی ابرقوه)

ویرایش متن:
جعفر مدرس صادقی

نشر مرکز



سیرت رسول الله

ترجمه‌ی سیرت ابن اسحاق

از روایت عبدالملک ابن هشام

رفیع‌الدین اسحاق ابن محمد همدانی (قاضی ابرقوه)

ویرایش متن: جعفر مدرس صادقی

طرح جلد از زهره صفدری

چاپ اول ۱۳۷۳، شماره‌ی نشر ۲۵۱

چاپ دوم ۱۳۷۵

لیتوگرافی مردمک، چاپخانه: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۲۰۳۰ نسخه

کلیه‌ی حقوق این ویرایش برای نشر مرکز محفوظ است

نشر مرکز، تهران، خیابان دکتر فاطمی، خیابان رهی معیری، شماره‌ی ۳۴

کد پستی ۱۴۱۴۶

ISBN : 964-305-032-7

شابک : ۹۶۴-۳۰۵-۰۳۲-۷

پیشگفتار مجموعه: بازخوانیِ متون یازده

مقدمه‌ی ویراستار پانزده

متن

- ۱- ابتدا ۳
- ۲- در اولادِ اسماعیل ۵
- ۳- حکایتِ سدِّ مَآرِب ۷
- ۴- خوابِ ربیعہ ابنِ نصر ۹
- ۵- نخست کسی که جامه در خانه‌ی کعبه پوشید ۱۳
- ۶- حکایتِ تُبَّع با اهلِ یمن ۱۷
- ۷- حکایتِ فرزندانِ تُبَّع ۱۹
- ۸- ظاهر شدنِ دینِ ترسایی در نجران ۲۲
- ۹- حکایتِ اصحابِ اُخْدُود ۳۰
- ۱۰- فرو گرفتنِ مُلکِ یمن به دستِ لشکرِ حَبَش ۳۱
- ۱۱- برخاستنِ اَبْرَهه در یمن ۳۲
- ۱۲- حکایتِ اصحابِ پیل ۳۴
- ۱۳- فرو گرفتنِ مُلکِ یمن به دستِ لشکرِ پارس ۴۳
- ۱۴- حکایتِ اسلامِ باذان ۴۷
- ۱۵- حکایتِ کسرا شاپورِ ذوالاكتاف ۵۰

- ۱۶- رسم بُت پرستیدن در عرب ۵۲
- ۱۷- در مدارِ نَسَب ۵۷
- ۱۸- در ولایتِ کعبه و ریاستِ مکه ۵۹
- ۱۹- در ظاهر شدنِ چاهِ زَمَزَم ۶۵
- ۲۰- حکایتِ ذبیحِ عبدالله ۷۱
- ۲۱- حکایتِ آن زن که خود را بر عبدالله عرضه کرد ۷۴
- ۲۲- در مولود و شیرخوارگی ۷۶
- ۲۳- در وفاتِ عبدالمطلب و کفالتِ ابوطالب ۸۳
- ۲۴- باز رفتن به سفرِ شام و حدیثِ تزویجِ خدیجه ۸۸
- ۲۵- در عمارتِ خانه‌ی کعبه ۹۱
- ۲۶- در خبر باز دادنِ اَخبارِ یهود و رُهبانِ نصارا و کهنه‌ی عرب ۹۴
- ۲۷- حکایتِ سلمانِ فارسی ۱۰۰
- ۲۸- حکایتِ آن چهار تن که ترکِ بُت پرستیدن کردند ۱۰۷
- ۲۹- در فرود آمدنِ جبرئیل ۱۰۹
- ۳۰- در اسلامِ خدیجه ۱۱۴
- ۳۱- در فرود آمدنِ نماز ۱۱۵
- ۳۲- در اسلامِ علی ۱۱۷
- ۳۳- در اسلامِ زید ابن حارثه ۱۱۸
- ۳۴- در اسلامِ ابوبکر و آشکارا کردنِ دعوت ۱۲۰
- ۳۵- در کیده‌های قومِ قُرَیش ۱۲۳
- ۳۶- در سَفاهتِ قومِ قُرَیش ۱۲۹
- ۳۷- در اسلامِ حمزه ۱۳۲
- ۳۸- در سخن گفتنِ عُتبه ۱۳۳
- ۳۹- در اقتراحِ قومِ قُرَیش ۱۳۶
- ۴۰- در خواندنِ «قرآن» به آواز بلند ۱۴۳
- ۴۱- حکایتِ مُستضعفان که کافران ایشان را عذاب می‌کردند ۱۴۶
- ۴۲- در هجرتِ اصحاب به حَبَش ۱۵۰

۱۵۸	۴۲- در اسلام عمر
۱۶۵	۴۴- در عداوت قُریش با بنی هاشم و بنی مُطَلَب
۱۶۷	۴۵- حکایت آن چند تن که ایزدای سید بیشتر می کردند
۱۷۳	۴۶- حکایت جماعتی از اصحاب که از حَبَش باز مکه آمدند
۱۷۵	۴۷- حکایت ابوبکر با ابن دُغْنَه
۱۷۷	۴۸- حکایت نقض عهدنامه که قُریش نوشته بودند
۱۸۱	۴۹- حکایت طُفیل ابن عمرو
۱۸۶	۵۰- حکایت اَعْشَا
۱۸۷	۵۱- حکایت مرد اِراشی
۱۸۹	۵۲- حکایت رُکانه
۱۹۰	۵۳- حکایت نَصارای حَبَش
۱۹۱	۵۴- حکایت استهزا کردن کافران
۱۹۳	۵۵- در معراج
۲۰۴	۵۶- حکایت گرفتار شدن کافران به عذاب
۲۰۶	۵۷- در وفات خدیجه و وفات ابوطالب
۲۰۸	۵۸- در هجرت به طایف
۲۱۰	۵۹- در عرضه دادن خود بر قبایل عرب و اهل مدینه
۲۱۳	۶۰- در بیعت انصار - اول بار
۲۱۶	۶۱- در اسلام بنی عبدالأشهل
۲۲۰	۶۲- در بیعت انصار - دوم بار
۲۲۴	۶۳- در اسلام عمرو ابن جَموح
۲۲۶	۶۴- در هجرت اصحاب به مدینه
۲۳۰	۶۵- در هجرت سید به مدینه
۲۴۲	۶۶- حکایت برادری گرفتن میان صحابه
۲۴۴	۶۷- حکایت بانگ نماز
۲۴۵	۶۸- حکایت یهود مدینه
۲۴۹	۶۹- حکایت مُناققان

- ۷۰- در مُناظره با یهود ۲۵۱
- ۷۱- در مُناظره با نصارای نجران ۲۵۵
- ۷۲- حکایت عبدالله ابن اُبی ابن سلول و ابو عامرِ راهب ۲۵۷
- ۷۳- غزوِ اوّل غزوِ ابوا بود ۲۵۹
- ۷۴- غزوِ دوم غزوِ بواط بود ۲۶۱
- ۷۵- غزوِ سوم غزوِ عُشیره بود ۲۶۱
- ۷۶- غزوِ چهارم غزوِ بدرِ اُولا بود ۲۶۳
- ۷۷- غزوِ پنجم غزوِ بدرِ کُبرا بود ۲۶۶
- ۷۸- حکایتِ فدا فرستادنِ قُریش ۳۰۱
- ۷۹- حکایتِ عمیر ابن وهب ۳۰۸
- ۸۰- غزوِ ششم غزوِ بنی سُلیم بود ۳۱۲
- ۸۱- غزوِ هفتم غزوِ سَویق بود ۳۱۳
- ۸۲- غزوِ هشتم غزوِ بنی غَطَفان بود ۳۱۴
- ۸۳- غزوِ نهم غزوِ بَحران بود ۳۱۴
- ۸۴- غزوِ دهم غزوِ بنی قَینُقاع بود ۳۱۴
- ۸۵- سَریّه‌ی زید ابن حارِثه ۳۱۶
- ۸۶- مَقْتَلِ کَعب ابن اَشْرَف ۳۱۶
- ۸۷- حکایتِ مُحَیصَه و حُوَیصَه ۳۲۰
- ۸۸- غزوِ یازدهم غزوِ اُحُد بود ۳۲۱
- ۸۹- غزوِ دوازدهم غزوِ حَمراءِ الأَسَد بود ۳۴۵
- ۹۰- حکایتِ اصحابِ رَجیع ۳۴۹
- ۹۱- حکایتِ اصحابِ بَثرِ مَعونَه ۳۵۲
- ۹۲- غزوِ سیزدهم غزوِ بنی نَضیر بود ۳۵۴
- ۹۳- غزوِ چهاردهم غزوِ ذات الرِّقاع بود ۳۵۶
- ۹۴- غزوِ پانزدهم غزوِ بدرِ آخر بود ۳۶۰
- ۹۵- غزوِ شانزدهم غزوِ دوَمَتِ الجَندَل بود ۳۶۱
- ۹۶- غزوِ هفدهم غزوِ خَندَق بود ۳۶۱

۳۷۶	۹۷- غزو هشدهم غزو بنی قریظه بود
۳۸۲	۹۸- مقتل سلام ابن ابی حقیق
۳۸۴	۹۹- در اسلام عمرو ابن عاص
۳۸۷	۱۰۰- غزو نوزدهم غزو بنی لحيان بود
۳۸۷	۱۰۱- غزو بیستم غزو ذی قرد بود
۳۸۹	۱۰۲- غزو بیست و یکم غزو بنی مُصطلق بود
۳۹۰	۱۰۳- حکایت نفاق عبدالله ابن ابی ابن سلول
۳۹۳	۱۰۴- حکایت نخستین کسی که مُرتد شد
۳۹۳	۱۰۵- حکایت جویریه
۳۹۴	۱۰۶- حکایت زکات بنی مُصطلق
۳۹۵	۱۰۷- حکایت عایشه
۴۰۱	۱۰۸- غزو بیست و دوم غزو خدیبه بود
۴۱۳	۱۰۹- حکایت ابو بصیر
۴۱۶	۱۱۰- غزو بیست و سوم غزو خیبر بود
۴۲۵	۱۱۱- حکایت فدک
۴۲۷	۱۱۲- حکایت حجاج ابن علاط
۴۳۰	۱۱۳- غزو بیست و چهارم غزو عُمرت القضا بود
۴۳۱	۱۱۴- حکایت اصحاب موته
۴۳۵	۱۱۵- غزو بیست و پنجم غزو فتح مکه بود
۴۵۹	۱۱۶- غزو بیست و ششم غزو حنین بود
۴۶۸	۱۱۷- غزو بیست و هفتم غزو طایف بود
۴۷۰	۱۱۸- در قسمت غنایم
۴۷۷	۱۱۹- غزو بیست و هشتم غزو تبوک بود
۴۸۷	۱۲۰- حکایت مسجدِ ضرار
۴۸۸	۱۲۱- حکایت کعب ابن مالک
۴۹۶	۱۲۲- در اسلام بنی ثقیف
۵۰۱	۱۲۳- در فرو آمدن سورت برائت

۵۰۴	۱۲۴ - در اسلامِ بنی تمیم
۵۰۶	۱۲۵ - حکایتِ مهترانِ بنی عامر
۵۰۸	۱۲۶ - در اسلامِ بنی سعد
۵۱۰	۱۲۷ - در اسلامِ عبدالقیس و اهلِ بحرین
۵۱۱	۱۲۸ - در اسلامِ عدی ابن حاتمِ طایی
۵۱۶	۱۲۹ - در اسلامِ قبیله‌ی کِنده
۵۱۷	۱۳۰ - در اسلامِ ازد و جُرش
۵۱۹	۱۳۱ - در اسلامِ ملوکِ جمیر
۵۲۰	۱۳۲ - در اسلامِ بنی حارث
۵۲۲	۱۳۳ - در اسلامِ مُسیلمه‌ی کذاب
۵۲۴	۱۳۴ - در حجّ و دُاع
۵۲۵	۱۳۵ - در فرستادنِ لشکر به اطرافِ بلاد
۵۴۰	۱۳۶ - در وفاتِ پیغامبرِ ما
۵۴۹	۱۳۷ - حکایتِ زنانِ پیغامبرِ ما
۵۵۱	۱۳۸ - حکایتِ بیعت با ابوبکر
۵۵۴	۱۳۹ - در دفنِ پیغامبرِ ما

فهرست‌ها

۵۵۹	واژه‌نامه
۵۸۳	نام‌نامه

بازخوانی متون

از رویدادهای فرخنده‌ی نشر کتاب در چند دهه‌ی اخیر، به چاپ رسیدن نسخه‌های معتبری از متون کهن فارسی به همت اساتید فرهیخته‌ی اهل فن بود. این اساتید با ارادت و دلبستگی جانانه‌ای که به متون و به زبان فارسی داشتند و با تکیه بر روش‌های علمی که از پژوهشگران غربی آموخته بودند، نسخه‌های خطی را از کنج دولابچه‌ها و قفسه‌های متروک و تار عنکبوت بسته‌ی کتابخانه‌ها بیرون کشیدند و با مقایسه‌ی نسخه‌ها و نمودن تفاوت‌ها و ثبت و ضبط ارجحیت‌ها، زمینه‌ی مناسبی برای مطالعه و تحقیق معاصرین فراهم آوردند. پیشکسوتانی نظیر مرحوم محمدتقی بهار و مرحوم مجتبا مینوی، با معرفی متون و نسخه‌های پراکنده در کتابخانه‌های ایران و خارج از کشور، مقدمات لازم برای شروع یک نهضت ادبی را تدارک دیدند و هر دو شخصاً با تصحیح چند متن کهن، نمونه‌های خوبی از تصحیح علمی ارائه دادند و راه را برای ادامه‌ی کار هموار کردند — چنان که در طول این سه دهه‌ی اخیر و بخصوص در دهه‌ی گذشته، شاهد تلاش‌های ارزنده‌ی متعددی در زمینه‌ی تصحیح متن بوده‌ایم و بسیاری از برجسته‌ترین میراث‌های زبان فارسی، سرانجام، پس از قرن‌ها، از دل نسخه‌های خطی محفوظ در کتابخانه‌ها و موزه‌ها درآمدند و به صورتی آبرومند به چاپ رسیدند و در دسترس مشتاقان قرار گرفتند.

در این چاپهای منقح، معمولاً، یکی از معتبرترین نسخه‌ها (در بسیاری موارد، قدیم‌ترین نسخه) اساس کار است که به صورت متن کتاب چاپ می‌شود و موارد اختلاف این نسخه را با نسخه‌های دیگر موجود در پاورقی تذکر می‌دهند. و اگر فقط یک نسخه از متن موجود باشد، عیناً چاپ می‌شود و مصحح در مواردی که خطا یا نکته‌ای به نظرش می‌رسد، در پاورقی توضیح می‌دهد، یا نمی‌دهد. به هر حال، این چاپهای منقح قبل از هر چیز، زمینه‌ای برای تحقیق و تتبع پژوهشگران و زبان‌شناسان و کارشناسان حرفه‌ی بی‌ست و ابهت آنها خوانندگان غیرحرفه‌ی بی‌را می‌ترساند. تلاش‌های

ارزنده‌ای تاکنون برای آشنایی خوانندگان غیر حرفه‌یی و دانشجویان با متون کهن انجام گرفته: برگزیده‌هایی از متون به صورتی جذاب و گیرا، با توضیحات فراوان و با مقدمه‌ها و مؤخره‌هایی مفصل‌تر از خود متن منتشر شده و می‌شود. این برگزیده‌ها با همه‌ی خوبی‌ها و جذابیتی که دارند، وابسته‌ها و توابعِ بلافصلِ چاپهای اصلی متونند و آنها را نمی‌توان کارهای تازه و مستقلی به حساب آورد. در صورت خوشبینی مفرط، می‌توانیم امیدوار باشیم که یک خواننده‌ی غیر حرفه‌یی و متفَن یا دانشجویی که حوصله‌ی خواندن متن اصلی را ندارد، از این طریق شاید به خود متن علاقه‌مند شود و روزی به سراغ چاپ اصلی آن متن برود. فراهم‌آورندگان این گونه برگزیده‌ها خوب می‌دانند که یک خواننده‌ی معمولی — حتا کتابخوان علاقه‌مندی که قفسه‌های کتابخانه‌اش پر از انواع و اقسام رمان‌های معاصر و ترجمه‌های رمان‌های خارجی و سفرنامه‌ها و مقالات تاریخی و اجتماعی است — به ندرت حوصله و همت آن را دارد که حتا یکی از بهترین چاپهای متون کهن را به دقت و از ابتدا تا انتها بخواند. به این دلیل، گلچینی از جذاب‌ترین تکه‌های متن ترتیب می‌دهند و با توضیحات و تفصیلات کافی در اختیار او می‌گذارند تا شاید زمینه‌ای برای مطالعات بعدی او ایجاد کرده باشند. اما بسیاری از این گونه خوانندگان در همان پله‌ی اول درجا می‌زنند و همان آشنایی سطحی و مقدماتی را با متن اصلی کافی می‌دانند و هرگز به سراغ متن اصلی نمی‌روند. این برگزیده‌های آموزشی با وجود همه‌ی حُسنهایی که دارند، این عیب را هم دارند که در ذهن خواننده‌های خود این تصوّر نادرست را ایجاد کنند که آن بهره‌ای را که باید از متن اصلی بگیرند گرفته‌اند و «همین قدر» برای «خواننده‌ی امروزی» کافی است. بنا بر این، قشر وسیعی از خوانندگان فعّالِ روزگار ما از خواندن بخش عمده‌ای از ادبیات کلاسیک فارسی بازمی‌مانند و این ادبیات به جای این که خوانده شود، همچنان موضوع پژوهش عده‌ای انگشت‌شمار از متخصصین خواهد بود.

شاید یکی از علل قهر بودن خواننده‌ی روزگار ما با متون کهن همین جدایی و جنبه‌ی صرفاً آموزشیِ تحمیل‌شده به این متون باشد. وقتی که فقط اساتید و پژوهشگران با متون کهن سر و کار داشته باشند و همان‌ها این متون را در دانشگاه‌ها و مدارس تدریس کنند و برگزیده‌هایی از این متون را به سلیقه‌ی خود برای خوانندگان متفَن به چاپ برسانند، هیچ خواننده‌ی آزاد و فارغ‌البالی تصوّر طبیعی و درستی از این متون

نخواهد داشت. این متون و حتّاً برگزیده‌های آموزشی گیرایی که از این متون به چاپ می‌رسد، صرفاً به درد کسانی می‌خورد که اهل تحقیق و تفحصند و خواننده‌ی غیرحرفه‌یی، خواننده‌ای که با رغبت و شوق و با انگیزه‌ی شخصی به سراغ متن می‌آید تا بدون هیچ واسطه‌ای با آن جفت شود، بهره‌ی چندانی از مطالعه‌ی این چاپهای تحقیقاتی و آموزشی نمی‌برد.

درباره‌ی متون کهن فارسی که ارزنده‌ترین میراث ادبی سرزمین ما به شمار می‌رود، مقاله‌های فراوانی نوشته شده و بحثها و گفت و گوهای بسیاری انجام گرفته است. اما این متون را ابتدا باید خواند. چاپهای خوب و معتبری که تا به حال از روی نسخه‌های خطی منتشر شده زمینه‌های مناسبی برای بحث و تحقیق و احیاناً اظهار معلومات بوده و نه برای خوانندگان غیرحرفه‌یی. و تا امروز، با وجود همه‌ی تلاش‌های مثبت و مفیدی که انجام گرفته، خوانندگان روزگار ما کماکان روی خوشی به ادبیات و متون کهن نشان نمی‌دهند و اُنس و اُلقتی با آن ندارند. گام اوّل برداشته شده: کار تصحیح نسخه‌های خطی و چاپ متون به همت اساتید و دانشمندان بزرگوارمان انجام گرفته و انجام می‌گیرد. و حالا باید گام دوم را برداشت: آشتی با ادبیات کهن. وقت آن رسیده است که این متون را از چارچوب تنگ آکادمی و آموزشگاه بیرون کشید و آنها را برای خواندن مهیا کرد.

مجموعه‌ی «بازخوانی متون» چنین هدفی را دنبال می‌کند. با فصلبندی و پاراگراف‌بندی و یکدست کردن رسم الخط و نقطه‌گذاری و حذف مکررات و عبارات عربی و پیراستن شاخ و برگ‌های اضافی و تدوین مجدد متن، تلاشی به عمل آمده تا متن به شکلی سراسر است و بدون هیچ مانع و وقفه‌ای قابل خواندن باشد و در عین حال، کلیّت متن به عنوان یک اثر واحد محفوظ بماند. همه‌ی حذفها و فصلبندی و تمهیدات دیگر ویراستار در جهت پیوستگی و یکپارگی متن و ارائه‌ی اثری کامل و دارای یک چارچوب مشخص به کار رفته است. مراد اصلی خواندن متن بوده و به همین دلیل، از حاشیه‌پردازی خودداری شده. فقط فهرستی از اسامی خاص در انتهای کتاب درج شده، همراه با فهرستی از واژه‌ها. واژه‌نامه در درجه‌ی اوّل به منظور آشنایی با ویژگی‌های زبان متن تنظیم شده و در برابرگذاری واژه‌ها، فقط معنای واژه در متن مورد نظر بوده است و از توضیحات اضافی خودداری شده. افعال به همان صورتی که در متن به کار رفته‌اند در

بازخوانی متون

واژه‌نامه آمده‌اند و نه به صورت مصدری، مگر در مواردی که در خود متن به صورت مصدری آمده باشند.

ویراستار این مجموعه اجازه‌ی هیچ‌گونه تغییر و دخل و تصرفی را در سبک متن به خود نداده و از این بابت به خواننده اطمینان می‌دهد که چیزی به جز عین خود متن در مقابل او نیست. زبان زبان خود متن و همه‌ی جمله‌ها عین جمله‌های متن و آنچه در این مجموعه انتشار می‌یابد عین متون است که از صافی گذشته و به صورتی شسته‌رفته و پاکیزه در برابر چشم خواننده‌ی روزگار ماقرار می‌گیرد. دیگر غول بی‌شاخ و دم‌ی به نام ادبیات کهن وجود ندارد. این کتاب را باز کنید: اینک عین متن یکی از ارزنده‌ترین میراث‌های زبان فارسی که با کمال تعجب، به راحتی می‌توان خواند.

ج. م. ص.

مقدمه

روایت ابن اسحاق نخستین روایت جامع است که از زندگی حضرت محمد مصطفی (ص) به جا مانده است. بخشهایی از روایت او به صورت پراکنده در مهم‌ترین متون تاریخی قرن سوم هجری — مانند طبقات ابن سعد و انساب الاشراف بلاذری — نقل شده است و نیز در تفسیر و تاریخ طبری و کتاب‌های دیگری که پایه و مأخذ همه‌ی تاریخ‌نویسان و مفسران بعدی بودند. اما این ابن هشام بود که روایت ابن اسحاق را به صورتی یکجا و مستقل در کتابی مدون و ماندگار گردآورد و کتاب او به زودی به درجه‌ای از اعتبار و اشتهار رسید که همه‌ی روایت‌های جداگانه‌ی دیگری که از ابن اسحاق به جا مانده بود به دست فراموشی سپرده شد و روایت ابن اسحاق در قالب روایت ابن هشام به حیات خود ادامه داد. و همین روایت ابن هشام است که امروز به دست ما رسیده و همین روایت است که در سال ۶۱۲ هجری به فارسی ترجمه شد.^۱

اولین تلاش‌ها برای ثبت وقایع زندگی حضرت محمد مصطفی (ص) اندکی پس از وفات آن حضرت آغاز شد. راویان اولیه علاقه‌ی بیشتری به ذکر مغازی داشتند و به طور کلی آن بخش از زندگی پیامبر که به دوران بعد از هجرت برمی‌گشت موضوع اصلی روایاتی بود که نقل می‌شد.^۲ این علاقه‌ی مفرط به شرح و بسط مغازی هم به دلیل تازه بودن خاطره‌ی جنگها در خاطر راویان و در دسترس بودن راویان دست اول بود و هم ادامه‌ی سنت ایام‌العرب. نقل ماجراهای ایام‌العرب یا جنگهایی که قبل از طلوع اسلام میان قبایل عرب رخ می‌داد، حالا جای خود را به روایت مغازی داد و این تجربه و پشتوانه‌ی ادبی غنی حالا در روایت مغازی ثمره‌ی اصلی خود را به بار آورد.^۳

دو تن از اولین راویان اخبار مغازی پسران اصحاب حضرت محمد (ص) بودند: ابان ابن عثمان (پسر عثمان ابن عفان) و عروه ابن زبیر (پسر زبیر ابن عوام که پسر عمه‌ی حضرت

بود و داماد ابوبکر بود و در اغلب جنگها شرکت داشت و پس از وفات حضرت، در جنگ جمل به قتل رسید.) و یکی از راویان نسل دوم — محمد ابن عبدالرحمان ابن نوفل — شاگرد عروه بود و او را «یتیم عروه» می‌نامیدند و بیشتر روایات عروه از طریق او نقل شده است. ابن اسحاق از هیچ یک از این راویان خبری نقل نکرده، اما از عاصم ابن عمر ابن قتاده و محمد ابن مسلم ابن عبیدالله ابن شهاب زهري که دو تن از راویان دیگر نسل دوم بودند نقل خبر کرده. زهري را یکی از بزرگان علم سیرت نگاری می‌دانند و گفته‌اند که او اولین کسی بود که روایات خود را تدوین کرد. محمد ابن عمر واقدي هم در تألیف کتاب مغازی خود از روایات زهري بهره‌های فراوان برده است، با این که روایات زهري را اغلب از قول راویان دیگر نقل می‌کند و نه مستقیماً از خود او.^۴

ابوعبدالله محمد ابن اسحاق ابن یسار مَطَّلِبِي اهل مدینه بود و او را یکی از راویان نسل سوم شمرده‌اند. پدر بزرگ ابن اسحاق (یسار) در سال دوازده هجری به دست سپاه خالد ابن ولید اسیر شد (در عین التمر عراق) و جزو اولین گروه از اسیرانی بود که خالد ابن ولید در زمان خلافت ابوبکر به مدینه فرستاد. یسار در مدینه به بندگی قیس ابن مخزومه ابن مَطَّلِب ابن عبد مناف درآمد. اما به زودی اسلام آورد و آزاد شد و همان جا ازدواج کرد. سه پسر حاصل این ازدواج بود — اسحاق، موسی و عبدالرحمان — و هر سه از سنین جوانی به روایت اخبار مغازی پرداختند و از راویان معتبر شهر بودند. پسر اسحاق (محمد) در سال ۸۵ هجری (۷۰۴ میلادی) در مدینه متولد شد. اطلاعات زیادی از دوران کودکی و جوانی او در دست نیست، اما از قرائن پیداست که او هم به پی‌روی از پدرش و عموهاش به روایت اخبار مغازی علاقه‌ی وافری نشان می‌داد و پس از طی دوران تحصیل در مدینه در این رشته تبحری یافت. در سال ۱۱۵ هجری (۷۳۳ میلادی) برای ادامه‌ی تحصیل، به اسکندریه‌ی مصر سفر کرد و با علمای آن دیار از نزدیک آشنایی یافت.^۵

ابن اسحاق از همان سنین جوانی اعتبار و نفوذ فراوانی به دست آورد. یکی از علمای بزرگ زمانه — ابن شهاب زهري — او را به عنوان یکی از «عالم‌ترین افراد در مغازی» ستود. و اگر این نکته را در نظر بگیریم که زهري در سال ۱۲۴ هجری درگذشته است، معلوم می‌شود که ابن اسحاق در دهی سی سالگی‌اش به چه منزلت و مقام رفیعی رسیده بوده است. عاصم ابن عمر ابن قتاده هم او را می‌ستود و مرد دانشمندی می‌دانست که بقای وجودش باعث رونق معرفت است.^۶ اما علمای دیگر و بخصوص قاضی شهر مدینه —

مالک ابن انس^۷ — میانه‌ی خوبی با این دانشمند جوان نداشتند و او پس از بازگشت به شهر زادگاهش، با مخالفت‌ها و دردهای فراوانی روبه‌رو شد. مالک ابن انس و علمای دیگر شهر روایات ابن اسحاق را در زمینه‌ی مسائل فقهی و آن چه را که او به عنوان حدیث نقل می‌کرد مورد اعتماد نمی‌دانستند و او را به «شیعه» بودن متهم کردند. پاپوش‌هایی برای او دوختند و دروغ‌هایی به او بستند، تا کار به جایی رسید که به مسجد راهش نمی‌دادند و حتا به تازیانه‌اش کشیدند.^۸

ابن اسحاق مدت زیادی در مدینه دوام نیاورد و در سال ۱۳۰ هجری به کوفه رفت. در سال ۱۴۲ هجری، با عباس ابن محمد — برادر ابو جعفر منصور، خلیفه‌ی عباسی — ملاقات کرد و از طریق او به دربار خلیفه راه یافت و نسخه‌ای از کتاب خود را به خلیفه تقدیم کرد. خلیفه او را به بغداد فراخواند. ابن اسحاق به بغداد رفت و سپس به ری رفت که اقامتگاه ولی‌عهد خلیفه — مهدی — بود. ساها در ری ماندگار شد و سپس همراه با مهدی به بغداد بازگشت. ساهای واپسین عمرش را در بغداد گذراند و در همین شهر بود که مُرد — در سال ۱۵۰ یا ۱۵۱ هجری (۷۶۷ میلادی). او را در گورستان خیزران بغداد، در جوار ابوحنیفه، به خاک سپردند.^۹

در سفر ابن اسحاق به عراق، در شهر حیره، مردی به او پیوست به نام زیاد ابن عبدالله ابن طفیل بگایی. این مرد که از اهالی کوفه بود، خان و مانس را رها کرد و شیفته‌وار به دنبال استاد راه افتاد و با او به بغداد رفت. ابن اسحاق کتابش را دو بار به این شاگرد وفادار املا کرد و بگایی پس از ساها همصحبتی و همراهی با او در سفر و حضر، به زادگاهش بازگشت. پس از مرگ ابن اسحاق، کامل‌ترین و دقیق‌ترین روایتی که از کتاب ابن اسحاق وجود داشت نزد بگایی بود و هموست که ساها بعد، این روایت را به شاگرد خودش، عبدالملک ابن هشام، منتقل کرد.^{۱۰}

روایت ابن اسحاق در صورت اصلی به سه بخش عمده تقسیم می‌شده است: «مبتدا»، «مبعث» و «مغازی». در بخش اول، تاریخ عالم را از ابتدای آفرینش تا پس از دوران عیسا نگاشته است که بر اساس آیات قرآن و قصه‌های عهد عتیق استوار بوده و نمونه‌های متعددی از نظایر آن را در تاریخ‌ها و تفسیرهای نویسندگان عصر اسلامی می‌بینیم. این بخش با توضیحاتی درباره‌ی اَنسابِ عرب و نَسبِ نامده‌ی حضرت محمد مصطفا (ص) تکمیل

می‌شده. بخش دوم — «مبعث» — داستان زندگی حضرت بوده است، از بدو تولد تا زمان هجرت. و بخش سوم — «مغازی» — در شرح جنگهای حضرت بوده و بیشتر از قول شاهدان عینی روایت شده است. اما این بخشهای سه‌گانه بر اساس توالی زمانی مرتب نشده بوده؛ ابن اسحاق روایاتش را به صورت پی در پی و به ترتیب املائی کرده و راویان او هم خودشان را مقتید به هیچ ترتیبی نمی‌دانستند و روایات را به صورت پراکنده و بر حسب مورد نقل می‌کردند. ابن هشام که می‌خواست به این انبوه روایات و اخبار شکل یک کتاب واحد را بدهد، به ناچار قسمت‌هایی از اصل اثر را کنار گذاشت و به آن چه که در روایت خود نقل کرد سر و صورتی داد و در تدوین کتاب خود توالی زمانی را در نظر گرفت.

عمده‌ی حذفیات ابن هشام مربوط است به بخش اول روایت ابن اسحاق — یعنی کتاب «مبتدا». ابن هشام روایت خود را از قسمت مربوط به فرزندان اسماعیل و اخبار ملوک یمن آغاز کرد و همی بخش مربوط به تاریخ انبیا را — که در واقع، خود کتابی بود جداگانه — حذف کرد و خودش را بیشتر مقتید کرد به آن چه در حول و حوش موضوع اصلی کتاب می‌چرخید و در این قسمت تغییر چندانی در روایت ابن اسحاق نداد. قسمت اعظم اشعار سُست و معمولی را هم که در سرتاسر روایت ابن اسحاق به مناسبت‌های مختلف نقل شده بود حذف کرد.^{۱۱} و در مواردی، مطالبی به اصل کتاب افزود که در متن عربی با عبارت «قال ابن هشام» از بقیه‌ی متن مجزا و مشخص شده است.^{۱۲}

روایت ابن هشام سخت مورد توجه معاصرینش قرار گرفت و پس از انتشار این روایت، همی روایت‌های مستقل دیگری که از راویان ابن اسحاق در دست بود به تدریج مهجور و متروک ماند.^{۱۳} آوازه و اعتبار این روایت در قرن ششم هجری به آنجا رسید که به کتاب درسی تبدیل شد و کتاب‌ها و رساله‌های متعددی در شرح و تفسیر آن نوشتند و روایات تلخیص شده و منظومی بر اساس آن تهیه کردند. رفیع‌الدین ابومحمد اسحاق ابن محمد همدانی (قاضي أبرقوه)^{۱۴} در سفری که به شام رفته بود، وصف این کتاب را شنید و به منظور «سماع» این کتاب به مصر سفر کرد. ابن هشام سالهای آخر عمر خود را در مصر گذراند و شاگردان او روایت او را در مصر تقریر می‌کردند. از میان این شاگردان، دو شیخ بودند که رفیع‌الدین آوازه‌ی آنها را شنیده بود و موفق شد به محضر یکی از این دو تن راه یابد. کتاب سیرت را در محضر این شیخ استماع کرد و به شدت مجذوب آن شد. وقتی که از سفر برمی‌گشت، نسخه‌ای از این کتاب را همراه خود آورد و در شهر أبرقوه، در ملاقاتی که

با امیر فارس — سعد ابن زنگی^{۱۵} — داشت، این سوغاتی گرانها را رو کرد. امیر کتاب را از دست او گرفت، ورقی زد و گفت «چه خوب بود که این کتاب به فارسی ترجمه می شد تا ما هم استفاده می کردیم.»

همین اظهار نظر ملوکانه کافی بود تا مترجم تصمیم خودش را بگیرد. بلافاصله دست به کار شد تا کتاب را به قول خودش، «خاص حضرت وی را و عام نفع مسلمانان را» به فارسی برگرداند. اما انگیزه‌ی اصلی قوی تر از این حرفها بود. مترجم به خوبی از اهمیت این کتاب باخبر بود و قصد داشت کتابی را که به گفته‌ی خودش در شام و مصر تا به این حد مشهور و متداول بود و «در پارس — که ولایت ماست — غریب الوجود»، به فارسی ترجمه کند تا هموطنانش را در تجربه‌ی دلپذیری که خودش داشت شرکت بدهد و دعای خیر «خوانندگان را و نویسندگان را» برای خودش بخرد. با این همه، شاید نمی دانست که این دعای خیر تا هشتصد سال بعد دوام داشته باشد و نویسندگان و خوانندگان هشتصد سال بعد هنوز از خواندن روایت فارسی سراسر است و بی تکلف او لذت ببرند و به روان پاک او درود بفرستند. خداهش بیامرزاد!^{۱۶}

ترجمه‌ی رفیع‌الدین ابدأ یک ترجمه‌ی تحت‌اللفظی نیست. او یک نویسنده‌ی پُرمایه بود و نه یک مترجم ساده. او بر اساس روایت عربی ابن هشام، کتابی به زبان فارسی نوشت که از روایت ابن هشام به مراتب پرداخته تر و بی نقص تر و به حدّ کمال نزدیک تر بود. در مورد اصل مطلب، یعنی آن بخشی از روایت ابن هشام که به موضوع اصلی و دنبال کردن وقایع زندگی حضرت رسول (ص) می پردازد، مترجم به دقت از متن عربی تبعیت کرده و نهایت امانت را به کار برده است، اما در مورد مطالب اضافی و شاخ و برگ‌های زائدی که از موضوع اصلی کتاب جدا بوده و مطالب مفصل و دور و درازی که به سلسله‌ی انساب و ناقلان حدیث و از این قبیل مربوط می شده قیچی حذف را به کار انداخته و همه‌ی تکرارها و توضیحاتی را که برای خواننده‌ی فارسی زبان لازم نمی دانسته است، به قول خودش، «فرو گذاشته.» و نیز بسیاری از قصاید طولانی و اشعاری را که هنوز در روایت ابن هشام باقی مانده بوده است حذف کرده.^{۱۷} اما مهم ترین و درخشان ترین کار او تدوین متن و فصلبندی است. در متن عربی هیچ گونه فصلبندی و تقسیم بندی مشخصی به کار نرفته بوده. فقط برخی از خوانندگان با ذوق به سلیقه‌ی خودشان، متن را به بیست یا سی جزو مساوی تقسیم می کردند تا سهولتی در امر خواندن حاصل شود.^{۱۸} مترجم به خوبی از این اشکال

عمده باخبر بوده و در ابتدای کتاب می‌گوید به این ترتیب، یعنی بدون فصلبندی، خواننده نمی‌تواند بهره‌ی چندانی از متن ببرد و سر در گم می‌شود و مثلاً برای پیدا کردن یک مطلب یا حکایت خاص همه‌ی متن را باید زیر و رو کند. برای رفع این اشکال، مترجم متن را به سی باب تقسیم کرده و فهرستی برای آن در نظر گرفته و می‌گوید اگر تغییری در اصل متن حادث شده باشد، فقط به دلیل همین فصلبندی و ترتیب دادن ابواب است و به خواننده اطمینان می‌دهد که دیگر «هر چه در کتاب سیرت بود، در این ترجمه بیاوردیم. مگر اشعار — که بیشتر آن است که فرو گذاشتیم و نیاوردیم: از بهر آن که اشعار عرب از فایده‌ی عَجَم دور می‌افتد، مگر اهل فضل را.»

همان‌طور که می‌بینید، روند ویرایش متن کتاب ابن اسحاق با روایت ابن هشام آغاز شده است. ابن هشام کوشید با حذف بخشهایی از اثر ابن اسحاق که مستقیماً مربوط به موضوع اصلی نمی‌شد، به روایت خود شکل یک کتاب واحد را بدهد. محدود کردن روایت به موضوع اصلی و رعایت توالی زمانی که ابن هشام به کار بست سبب شد برخی از اضافات و شاخ و برگ‌های زائد خود به خود فرو بریزد و پیداست که دیگر جایی برای اغلب قصیده‌ها که بیشتر جنبه‌ی تزئینی و تجملی داشتند نمی‌ماند. مترجم فارسی کار ابن هشام را ادامه داد: قصیده‌ها و اشعار بیشتری حذف کرد و مطالبی را که هنوز فرعی و اضافی به نظر می‌آمدند حذف کرد و بخصوص پس از فصلبندی و تقسیم متن به ابواب سی گانه، آن چه را که در قالب این فصلبندی جا نمی‌گرفت کنار گذاشت و در مواردی هم البته به منظور تکمیل فرم و توضیح مطالب، عباراتی به اصل متن افزود.

در ویرایش جدیدی که از متن فارسی کتاب سیرت رسول الله در برابر خود دارید، کار ابن هشام و مترجم فارسی در جهت ویرایش متن ادامه داده شد و تکمیل شد. در فصلبندی مترجم که هنوز در بسیاری از موارد ناموزون و نامتناسب بود اصلاحاتی به عمل آمد. برخی از مطالب فرعی که هنوز در روایت او باقی مانده بود و هیچ ربطی به موضوع اصلی و روال طبیعی متن نداشت، حذف شد — از جمله، قصه‌ی اصحاب کهف و حکایت ذوالقرنین که از قضا در ترجمه‌ی فارسی با آب و تاب و طول و تفصیل بیشتری نسبت به اصل عربی روایت شده‌اند. بخشی از فصل مربوط به پادشاهی نجاشی و حکایت بلال حبشی و فهرست اسامی — از جمله فهرست اسامی شرکت‌کنندگان در جنگ بدر — که اختلال و توقیفی در

خط سیر طبیعی روایت ایجاد می‌کردند حذف شدند. و نیز همه‌ی عبارات عربی — به جز عبارات کوتاهی که در مواردی معدود جزئی جدایی‌ناپذیر از خود متن بودند و حذف آنها به زوال متن لطمه می‌زد. کار حذف اشعار که ابن هشام آغاز کرد و مترجم فارسی ادامه داد، در این ویرایش جدید به حدّ کمال رسید. فصلبندی مترجم فارسی بر اساس توالی زمانی صورت گرفته است و بنا بر این نیازی به جابه‌جایی‌های اساسی و به هم ریختن ترتیب متن نبود. اما در جریان اصلاح فصلبندی، جابه‌جایی‌های مختصر و حذفهایی انجام شد تا ترکیب متن هر چه پیراسته‌تر و پیوسته‌تر و بدون هیچ گسستگی و اعوجاجی باشد.

در سبک متن، هیچ گونه دستکاری و تغییری اعمال نشد، اما به منظور حفظ یکدستی حذفهایی ضروری می‌نمود که انجام گرفت. ترجمه‌ی سیرت رسول الله با این که متنی است متعلق به اوایل قرن هفتم هجری و دوره‌ی رواج نثر فنی، به زبانی ساده و بدون پیرایه و استوار نوشته شده و در ادامه‌ی سنت فارسی نویسی عصر سامانی و قرن پنجم هجری قرار می‌گیرد. اما گاه‌گذاری، در اینجا و آنجای متن، نمونه‌هایی از تصنع و تکلف و لفاظی‌های مرسوم زمانه به متن راه یافته و اختلالاتی در سبک متن به وجود آورده که روال خواندن متن را با وقفه‌های ناخوشایندی روبه‌رو می‌کند و مخدوش می‌کند. این عبارات تصنعی و متکلف همه عارضی و زائدند و به احتمال قوی به واسطه‌ی کاتبان به داخل متن راه یافته‌اند و خود مترجم نقش چندانی در این ماجرا ندارد. این عبارات تحمیلی و تزریقی به شدت با سبک کلّ متن تعارض دارند و نمی‌توان باور کرد نویسنده‌ای که با آن زبان شسته رفته و پاکیزه‌ی عصر سامانی و با آن تسلط خیره‌کننده روایت خود را به پیش می‌برد، ناگهان به حدّی اعتماد به نفسش را از دست بدهد که به ورطه‌ی لفاظی‌ها و عبارت‌پردازی‌های منشیانه‌ای از این قبیل بغلتد: «در محضّر از همه خوبتر بود، در مخبر از همه نیکوتر. در حسب آزکا بود، در نسب اعلا بود، در اخلاق آرضا بود، در میثاق اوفا بود...»^{۱۹} و دیگر بنویسد: «چون جرّز خریز و حصن حصین»^{۲۰} و «مُهَيّا و مُهَيّا»^{۲۱} و «وفات یافت و از دنیا برفت»^{۲۲} و «پیوسته منتظر ظهور وی بود و مترصد و مترقب ایام بعث او بود.»^{۲۳}

فعل «نمودن» هم به جای خودش، یعنی به معنی «نشان دادن» به کار رفته است و هم به جای «کردن» — که می‌دانیم در قرون بعد به این معنی اخیر رواج فراوان یافت و محض تنوع و فقط برای خودداری از کثرت استعمال «کردن»، به جای «کردن» نشست. (و تا همین امروز هم عواقب این سهل‌انگاری را در مطالب روزنامه‌ها و مجله‌ها و نوشته‌های معاصرین

می‌بینیم.) در مواردی مانند «طالع وی قوی می‌نمود» و «نمی‌یارسند مخالفتی نمودن» و «بعد از آن که مرا این عجایب‌ها نموده بودند»، «نمودن» سر جای خودش نشسته است، اما مواردی هم که «نمودن» به جای «کردن» آمده است کم نیست («هجرت نمود» — «تصدی نمودند»...)

در موارد اخیر، «کردن» به جای «نمودن» نشست و همه‌ی عبارات تزئینی و تحمیلی که سبک متن را مخدوش می‌کرد حذف شد تا زبان متن هر چه بیشتر به سبک اصلی نزدیک‌تر شود و به صورتی یکدست و هماهنگ درآید. با این همه، هنوز آثاری از تصنع و دوری از سادگی و سلاست سبک در متن کتاب مشهود است: در عباراتی مانند «مخروس و محفوظ بود» و «دشمنان تو را مخدول و مکسور دارند» و «مُسَخَّر و مُنْقَاد» یا «مُطِيع و مُنْقَاد» کنند — که از فرط تکرار به صورت تکیه‌ی کلام درآمده و چندان آزاردهنده نیست. و نیز در مقدمه: عدول از سبک اصلی متن در مقدمه‌ی کتاب نمود بیشتری دارد. و این را دیگر نمی‌توان به حساب کاتبان گذاشت. به کار بردن یک زبان فخیم و پُر رنگ و لعاب برای مقدمه‌ها می‌دانیم که از قدیم مرسوم بوده و نویسنده به عنوان سرآغاز مطلب همیشه خودش را ملزم می‌دانسته است که از یک دانگ بالاتر از صدای اصلی خودش حرکت کند. اما همین که وارد اصل مطلب می‌شده، برمی‌گشته است به صدای اصلی. در مورد نویسنده‌ی ما، می‌بینیم که صدای اصلی او همان صدای گوشنواز و دلچسپ نثر صحیح و سالم قرن چهارم و پنجم هجری است و در خود مقدمه هم انصافاً چندان دور نرفته و این موضوع وقتی به خوبی روشن می‌شود که مقدمه‌ی او را مقایسه کنید با مقدمه‌های نویسندگان معاصر او و حتا نویسندگان متقدم او. با این همه، برای این که مقدمه‌ی نویسنده از صدای اصلی او جدا نیفتد، به ناچار بخشی از سرآغاز آن را حذف کردیم و گفتار او را با «اما بعد» شروع کردیم — یعنی درست از همان لحظه‌ای که می‌رود بر سر اصل مطلب.

علاوه بر سادگی و به کار نبردن صنایع لفظی و تشبیه و استعاره و سجع که از مشخصه‌های اصلی سبک این متن است، وجوه تشابه دیگری هم از نظر کاربرد واژه‌ها و اصطلاحات میان این متن متعلق به اوایل قرن هفتم هجری با متون قرن چهارم و پنجم هجری وجود دارد:

جمع بستن جمع مکسر عربی با «ها»: «اطراف‌ها»، «اعضاه‌ها»، «حدودها»، «احوال‌ها»، «اشعارها»، «موانع‌ها»، «عجایب‌ها». به کار بردن «کردن» به جای ساختن، «نیز هم» به

جای «نیز»، «اشکم» به جای «شکم»، «اسفید» به جای «سفید»، «اوام» به جای «وام»، «نگرستن» به جای «نگریستن»، «فریشته» و «فریشتگان» به جای «فرشته» و «فرشتگان»، «کاجکی» به جای «کاشکی»، «سولاخ» به جای «سوراخ»، «دشخوار» به جای «دشوار»، و به کار بردن «باز» به جای «به» و «باز» به جای «به سوی» که به وفور آمده است. و «با» به جای «به» و «فرا» به جای «به» و «وا» به جای «با» و «گرماوه» به جای «گرما به» و «چهاروا» به جای «چهاریا» و «کاوین» به جای «کابین» و «دیک» و «دیکین» به جای «دیروز» و «بیستاد» به جای «ایستاد». اما برخلاف آن چه در متون قرن چهارم و پنجم هجری متداول است، «اندر» به جای «در» به کار نرفته. و «مردم» به معنی امروزی آن به کار رفته است و نه به جای «انسان». و یکی از تفاوت‌های عمده‌ی متن با متون قدیم این که نویسندگان هیچ پرهیز و ابایی از به کار بردن واژه‌های عربی نداشته است. اما با این که نسبت به آثار قدما لغات و ترکیبات عربی بیشتری به این متن راه یافته است، همه‌ی این لغات و ترکیبات در درون ساختار سبک جا افتاده‌اند و این ناپرهیزی به هیچ وجه آزاردهنده و زننده نیست.

از مشخصه‌های ویژه‌ی سبک متن یکی آمدن «را»ی اضافیست بعد از مُسندالیه یا فاعل: «وی را فیلبان پادشاه است.» به جای «وی فیلبان پادشاه است.» و «این بُتان که قَریش را می‌پرستند» به جای «این بُتان که قَریش می‌پرستند.» و «بعضی را بگریختند.» به جای «بعضی بگریختند.» و «مردم را بیارامیدند.» به جای «مردم بیارامیدند.» در حالی که به شیوه‌ی قدما، «را»ی بعد از مفعول بی‌واسطه در بسیاری از موارد حذف می‌شود: «ایشان از مسجد بیرون کردند.» به جای «ایشان را از مسجد...» و «علی بخواند.» به جای «علی را بخواند.» و «مؤمن دوبار از یک سولاخ مار نگزد.» به جای «مؤمن را دوبار...»

و دیگر: عبارتی که با «چون» آغاز شده است، با «واو» عطف به جمله‌ی بعدی می‌پیوندد: «چون ابوسفیان او را بدید و گفت...» «چون او را بر سید آوردند و گفت...» «چون صفر بیامد و اصحاب برمعونه بفرستاد.»

و دیگر: بعد از فعل «فرمود»، به جای «تا» یا «که»، «او» می‌آورد: «فرموده بود و دو اشتر نیکو بسته بودند...» «بفرمود و آن صحابی را بگشتند.» «بفرمود و آن روز در آن منزل مقام ساختند.» «بفرمود و منجنیق انداختند.» «بفرمود و آواز دادند.»

و دیگر: «شنفتن» به جای «شنیدن»، «بشورند» و «بشور» به جای «بشویند» و

«بشوی»، «چند بسیار» به جای «بسیار»، «خُسپیدن» به جای «خُسبیدن»، «مُقابلی» به جای «مُقابله» و «خُصمی» به جای «خُصومت» و به جای «گشتن»، «گردیدن» به کار رفته — که در آثارِ معاصرِ مترجم هم نظیر دارد. و به جای «کُشتن» و «کُشته شدن»، «به قتل آوردن» و «به قتل آمدن».

و دیگر: «آمدمانی» به جای «می آمدیم»، «شدمانی» به جای «می شدیم»، «کردمانی» به جای «می کردیم»، «دریافتانی» به جای «درمی یافتیم» و «آوردمانی» به جای «می آوردیم». در ویرایش ما همه‌ی ویژگی‌های سبک متن — مطابق روال مجموعه‌ی «بازخوانی متون» — دست نخورده باقی ماند و هیچ دخل و تصرفی به جز همان حذفهایی که گفته شد به عمل نیامد. اما تعدیل‌هایی در رسم الخط متن انجام گرفت تا قاعده‌ی یکدستی بر اساس آن چه در مقدمه‌ی کتابِ اولِ این مجموعه توضیح داده شد رعایت شود. صورت‌های مخففی مانند «سختَر» و «دوستَر» به «سختتر» و «دوستتر» تبدیل شد، اما «بَتر» به همین صورتِ مخفف باقی ماند. «آن گه» به صورت «آن گاه» درآمد و «کرا» و «ترا» به صورت «که را» و «تو را». الف‌های ساقط شده از سرِ ضمائر به سرِ جای خود برگشت: «ازیشان» به «از ایشان»، «بریشان» به «بر ایشان» و «برین» به «بر این» تبدیل شد. «بدان» و «بدیشان» هم به «به آن» و «به ایشان». و «لکن» به «لیکن». اما الفِ «است» هر جا که خوانده می‌شود به جا ماند و هر جا که خوانده نمی‌شود ساقط شد.

خواننده‌ی این مجموعه با بسیاری از روایاتِ این کتاب آشنایی دارد. گونه‌های کم و بیش متفاوتی با روایات این کتاب در کتاب ترجمه‌ی تفسیر طبری آمده است. مترجم در ابتدای کتاب می‌گوید: «بدان که فضیلتِ مطالعتِ این کتاب با فضیلتِ مطالعتِ تفسیرِ قرآن برابر است. از بهر آن که غرض از مطالعتِ تفسیر بیشتر بیانِ احوالِ پیغامبرِ ماست و کتابِ سیرت خود مقصور است به آن»^{۲۴} بسیاری از روایاتِ این کتاب مکملِ قصه‌های تفسیر است و با خواندنِ این هر دو روایت، تصویری جامع و فراگیر در برابر چشمان خواننده نقش می‌بندد.

ویژگیِ روایت در این کتاب پابند بودنِ نویسنده است به دیدگاه و تغییرِ دیدگاه و پابند بودنِ نویسنده است به دیدگاه‌های متفاوت. مشاهده‌ی واقعه از دیدگاه‌های متفاوت به خواننده مجال می‌دهد تا با سهولت بیشتری به کُنهِ واقعه پی ببرد. هر ماجرا و هر بخشی از

هر ماجرا را اگر از دیدگاه‌های متفاوتی ببینیم، تازه ابعاد ماجرا به همان صورتی که هست در برابر چشمان ما شکل می‌گیرد. همه‌ی روایات این کتاب از قولِ راوی اصلی — یعنی ابن اسحاق — نقل می‌شود و سپس برای روایت هر ماجرا، مناسب‌ترین و گویاترین دیدگاه انتخاب شده است. حکایت شیرخوارگی حضرت محمد مصطفی (ص) را دایه‌اش — حلیمه — تعریف می‌کند و ماجرای فرود آمدن جبرئیل و میکائیل و بازگشتن اندرون حضرت محمد مصطفی (ص) را به برفِ رحمت از زبان خود آن حضرت می‌شنویم و ماجرای معراج را هم از زبان خود آن حضرت می‌شنویم. حکایت سلمان فارسی را از زبان خودش می‌شنویم؛ از روزگار کودکی‌اش در اصفهان و مصاحبتش با راهبان ترسا و فروخته شدنش به یکی از یهودان مدینه تا ملاقاتش با حضرت محمد (ص) پس از هجرت و آزاد شدنش. و در روایت ماجرای هجرت، دیدگاه‌های متعددی به کار رفته است تا ابعاد ماجرا به گویاترین و زنده‌ترین وجه ممکن بازسازی شود. قسمت اول ماجرا که شرح توطئه‌ی قُریش و مشاوره‌ی آنها در دارالندوه است و سپس هجوم ابوباش به خانه‌ی حضرت محمد (ص)، از یک دیدگاه کلی و فراگیر نقل می‌شود. تدارک حضرت محمد (ص) و ابوبکر برای رفتن به مدینه و قرار و مدار گذاشتن آن دو با هم از قول عایشه نقل می‌شود که در خانه است و شاهد گفت و گوی پدرش با حضرت محمد (ص)، آمدن ابوجهل و دیگران به سراغ ابوبکر از قول آسما نقل می‌شود — خواهر عایشه — که در خانه است و از ابوجهل سیلی می‌خورد. و بیرون آمدن حضرت محمد (ص) و ابوبکر از غار و راه افتادنشان به سمت مدینه، باز هم از قول آسما — که برای آنها راه توشه آورده است. و آمدن مردی بعد از سه روز به مکه که با صدای بلند به جان آن دو مسافر دعا می‌کند و خبر می‌دهد که از خیمه‌ی اُم‌معبد گذشته‌اند و به نزدیکی مدینه رسیده‌اند، باز هم از قول آسما — که نگران حال آنهاست.^{۲۵} بعد، ابو قحافه — پدر ابوبکر — سری به خانه‌ی او می‌زند تا ببیند پسرش پولی برای بچه‌ها باقی گذاشته است که در مدت غیبتش خرج کنند یا نه. و این قسمت ماجرا را هم خود آسما تعریف می‌کند. و آن وقت، قُریش اعلام می‌کنند که «هر کس که محمد باز آورد، او را صد اشتر بدهیم.» و این قسمت ماجرا را از دیدگاه مردی دنیال می‌کنیم که به طمع این جایزه، به دنیال آنها می‌رود: شراقه ابن مالک. و سپس، وقتی که این دو مسافر به مقصد می‌رسند و پس از اجرای مراسم استقبال و مستقر شدن حضرت محمد مصطفی (ص) در خانه‌ی ابو ایوب انصاری، ابو ایوب درباره‌ی اقامت پیامبر در خانه‌اش و مراعات حال او حرف

می‌زند. این میهمانِ عالی مقام ترجیح می‌دهد که در طبقه‌ی زیرین مستقر شود و ابو ایوب به اهل و عیالش سفارش می‌کند سروصدا راه نیندازند و آهسته قدم بردارند «تا خاطرِ سید از چیزی پراگنده نشود.»

و در جنگِ بدر، پس از تمهید مقدمات و شرح زمینه‌ی واقعه که فرارسیدنِ کاروانِ ابوسفیان و بیرون رفتن لشکر اسلام از مدینه باشد، ماجرا را از دیدگاهِ عباس این عبدالمطلب دنبال می‌کنیم که خواهرش — عاتکه — در مکه خوابی دیده است که خبر از مصیبتی می‌دهد که به زودی بر سر قومِ قریش نازل خواهد شد. عباس در مکه است و اوست که واکنشِ ابوجهل و دیگران را در برابر این خوابِ عاتکه برای ما شرح می‌دهد و این عتابِ ابوجهل را ما به نقل از عباس می‌شنویم که به فرزندانِ عبدالمطلب می‌گوید «این چه نبیّه‌ی دیگر است که ظاهر شد در میانِ شما؟» و ماجرای زینهار دادنِ عبدالرحمان ابن عوف به اُمّیه ابن خلف در گیرودار جنگ و سپس دخالتِ بلالِ حبشی که زمانی آزارها و شکنجه‌ها از اُمّیه دیده و حالا فرصتی برای تلافی پیدا کرده است، از قولِ خودِ عبدالرحمان نقل می‌شود.

ماجرای کشتن همزه را در جنگ اُحُد از چه زاویه‌ای باید دید نزدیک‌تر و مستقیم‌تر از زاویه‌ی وحشی؟ با یک گریز موقتی از صحنه‌ی جنگ، به زمانی می‌رسیم که وحشی پیر شده — به دورانِ خلافت معاویه: وحشی در شهرِ حمص است و دارد برای جمعیتی که به دور او حلقه زده‌اند داستانِ روزِ اُحُد را شرح می‌دهد. برای اثبات این مطلب که وحشی هنوز — در این سن و سال — حواسش کاملاً جمع است و حافظه‌اش خوب کار می‌کند، یک حادثه‌ی فرعی در پیش داریم: مرد جوانی که از وسط جمعیت به وحشی سلام می‌کند، به نظر او آشنا می‌آید. وحشی می‌پرسد تو فلانی نیستی؟ و اسم و رسم او را می‌گوید. بله، خودِ اوست. «تو همان نیستی که در فلان وقت در قبیله‌ی بنی‌سعد شیر می‌خوردی؟» وحشی فقط یک بار او را دیده بوده و آن هم در حالِ گذر: مادرش روی شتر نشسته بوده و پسر بچه‌ی کوچکش روی زمین بوده و مادرش به وحشی گفته است لطفاً این بچه را از روی زمین بردار و بده به من. وحشی بچه را از روی زمین برمی‌دارد و می‌دهد به دست مادرش. و دیگر هیچ وقت او را ندیده بوده. و حالا که پس از سالهای سال او را در شهرِ حمص دیده است، بلافاصله او را یادش آمده و حتّاً اسم او را به خوبی می‌داند: «ای پسر، تو نه عبیدالله ابن عدی‌ای؟»

همه‌ی حضار تعجب می‌کنند: پیره‌مرد عجب حافظه‌ای دارد! و حالا با این مقدمات، همه‌ی حضار و همه‌ی مخاطبان او آماده‌اند تا حکایت او را بشنوند — از ماجرای کشتن حمزه بگير تا توبه کردنش و به اسلام درآمدنش و سرانجام کشتن مسیلمه‌ی کذاب در زمان خلافت ابوبکر — و همگی خوب می‌دانند که هیچ کس حکایت او را به خوبی خود او تعریف نمی‌کند.

هیچ مطلبی در سرتاسر این کتاب بدون راوی نیست و معلق نیست. دیدگاه‌های مختلف و گاهی کاملاً متقابل راویان کاری می‌کنند که مطلب به صورتی هر چه گویاتر و روشن‌تر و در ابعادی هر چه گسترده‌تر در برابر چشمان ما مجسم شود. نخستین راوی این کتاب ابن اسحاق است و این نکته را نویسنده در سرآغاز هر فصل، با تکرار عبارت «محمد ابن اسحاق گوید» به خواننده‌اش یادآوری می‌کند. ابن اسحاق اولین روایتگری بود که طلوع اسلام و اخبار مربوط به زندگی پیامبر اسلام را در متن تاریخ عالم قرار داد و از دیدگاهی وسیع و فراگیر به وقایع صدر اسلام نگریست. طلوع اسلام به نظر او ادامه‌ی تاریخ یهود و مسیحیت بود و نه یک واقعه‌ی مجزا و منفرد که در گوشه‌ای از جهان پیش آمده باشد. طرح وسیع و دامنه‌داری که برای کار خودش ریخته بود نتیجه‌ی همین تلقی او بود. در حالی که تا آن زمان راویان اخبار به نقل ماجرای جنگها اکتفا می‌کردند و حتا به وقایع قبل از هجرت توجهی نداشتند. ابن هشام بخش اعظمی از روایت ابن اسحاق را درباره‌ی تاریخ انبیا حذف کرد، اما با رعایت توالی زمانی و تدوین کتاب، به هسته‌ی اصلی و اساس کار او نزدیک‌تر شد. مترجم فارسی با حذف زوائد دیگر و فصلبندی، به شکلی مطلوب‌تر رسید. در ویرایش بعدی، کار حذف زوائد و فصلبندی ادامه یافت و تکمیل شد و در حال حاضر کتابی در برابر ماست که به مقصود و مطلوب ابن اسحاق از همیشه نزدیک‌تر است. آن بلندنظری و آن دیدگاه بلندپروازانه‌ای که ابن اسحاق می‌خواست با آن ابعاد وسیع و آن مقدمات و آن حواشی مفصل به مخاطبان‌ش منتقل کند، اکنون با همین کتاب کوچک و با همین حجم معقول به خوبی منتقل می‌شود و شاید با تأثیر و سرعتی به مراتب بیشتر. حالا اصلی مطلب در برابر ماست. بدون حواشی و بدون هیچ شاخ و برگ اضافی.

جعفر مدرس صادقی

یادداشت

۱- روایات ابن اسحاق در کتاب‌های دیگری از جمله مغازی محمد ابن عمر واقدی، اخبار مکه‌ی محمد ابن عبدالله ازرقی، معارف ابن قتیبه و خراج ابویوسف یعقوب ابن ابراهیم نقل شده. فهرست تفصیلی کتاب‌هایی که روایات ابن اسحاق را نقل کرده‌اند در مقدمه‌ی مصحح کتاب سیرت رسول الله آمده است. ←

سیرت رسول الله - مشهور به سیرت النبی. ترجمه و انشای رفیع‌الدین اسحاق ابن محمد همدانی (قاضی ابرقوه). با مقدمه و به تصحیح اصغر مهدوی. انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۶۱. مقدمه‌ی مصحح، صص ۵۵-۷۱.

۲- روایت‌هایی که از زندگی حضرت محمد (ص) نقل می‌شد ابتدا منحصر بود به جنگها و به همین دلیل، مجموعه‌ی این روایت‌ها به نام «مغازی» معروف شد. این اصطلاح حتا بعدها در مورد زندگی نامه‌های کامل‌تری که به پی‌روی از روایت ابن اسحاق نوشته شده بود به کار می‌رفت. خود روایت ابن هشام را هم گاهی به نام «مغازی» خوانده‌اند. اما به هر حال، این روایت ابن هشام بود که برای اولین بار به نام «سیرت» معروف شد. با این که اصطلاح «سیرت» - به مفهوم زندگی نامه‌ی حضرت رسول - پیش از زمان ابن هشام و ابن اسحاق هم به همین معنی به کار می‌رفته است. ←

مغازی، محمد ابن عمر واقدی، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی. مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۶۱ (سه جلد). مقدمه‌ی مارسدن جونز، صص ۲۰، ۲۱.

۳- تبحر راویان مغازی در توصیف صحنه‌های جنگی پیداست که متکی به سابقه‌ای طولانی بوده است. میدان‌های نبرد بر اساس روایت‌های دست‌اول شاهدان عینی چنان به دقت و با جزئیات فراوان توصیف شده که خواننده به خوبی صحنه را در برابر خود مشاهده می‌کند. حتا در پیچیده‌ترین و شلوغ‌ترین صحنه‌ها، مانند جنگ بدر و جنگ احد، کوچک‌ترین حرکات و جابه‌جایی‌ها از چشم خواننده دور نمی‌ماند. همه‌ی جنگها که بیشتر از قول شاهدان کم و بیش درگیر در ماجرا روایت شده، زمینه‌ای رئالیستی و ملموس دارند و با وجود همه‌ی تغییرات و دگرگونی‌هایی که در کتاب‌های مختلف به خود دیده‌اند، هنوز این بخش از سیرت با بخش ماقبل آن که بیشتر بر اساس تفسیر آیات «قرآن مجید» بازسازی شده به کلی متفاوت است. ←

Shorter Encyclopaedia of Islam, edited by H. A. R. Gibb and J. H. Kramers. E. J. Brill, Leiden, 1974.

در دل‌بستگی به بخش مغازی سیرت به مرور تحوّل به وقوع پیوست. به طوری که در روایت ابوسعید خرگوشی (که در سال ۴۰۶ هجری درگذشت) به این بخش در نهایت اختصار و فقط در یک فصل کوتاه پرداخته شده است. این روایت در اواخر قرن ششم هجری به فارسی ترجمه شد:

شرف النبی، ابوسعید خرگوشی، ترجمه‌ی نجم‌الدین محمود راوندی. تصحیح و تحشیدی محمد روشن. انتشارات پابک، ۱۳۶۱. صص ۲۴۱-۳۵۵.

۴- مغازی. مقدمه‌ی مارسدن جونز، صص ۲۴، ۲۵.

خود زُهری هم گویا کتابی به نام «مغازی» داشته است. اما مفصل‌ترین و کهن‌ترین کتاب مغازی که تاکنون شناخته شده است کتاب مغازی محمد ابن عمر واقدی‌ست که در سال ۲۰۷ هجری درگذشت. مغازی واقدی تنها